



روزنامه جوان | شماره ۶۴۸۹

■ **سمانه صادقی**

در دهه‌های اخیر، بارها شاهد بوده‌ایم که برخی نهاد‌های فرهنگی وابسته به نظام اسلامی، به تولید آثاری پرداخته‌اند که نتیجه آن جز به بیراهه بردن تاریخ انقلاب اسلامی نبوده است! از شاخص‌ترین نمونه‌های آن انتشار مجلداتی از مصاحبه با کارگزاران سابق رژیم پهلوی از سوی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی و در دولت گذشته است که بر حسب اسناد منتشره مورد تخطئه رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز قرار گرفته است. این پدیده از آن روی که در خور تکرار می‌نماید، نمی‌تواند از نقد و بررسی معاف شود. در شناخت زمینه‌ها و پیامدهای اینگونه رخداد‌ها، با قاسم تبریزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران به گفت‌وگو نشستیم. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

در مقطع کنونی، شاهد موجی از تولید و عرضه تاریخ شفاهی هستیم. به نظر شما در این حوزه باید چه بایسته‌هایی را مورد توجه قرار داد؟

در موضوع تاریخ شفاهی معاصر و به ویژه انقلاب اسلامی، باید به سه محور توجه کرد:

۱- سیاست‌گذاری صحیح مؤسسات و مراکز تخصصی تاریخ که مسئولیت‌سنگینی دارند. حال در داخل می‌توان به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و انتشارات سوره مهر، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پژوهشگاه مطالعات تاریخ معاصر ایران یا بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر اشاره کرد که با خط مشی منظم و به‌صورت تخصصی وارد عرصه تاریخ‌نگاری شده‌اند. ۲- محور دیگر، فرد مصاحبه‌کننده است که باید شناخت مناسبی نسبت به تاریخ، حوادث، وقایع و جریان‌ات مربوط به آن داشته باشد. ۳- آخرین محور، شناخت شخصی است که قرار است با او مصاحبه شود.

در حوزه تاریخ‌نگاری ایران معاصر، اعم از تاریخ شفاهی، تاکنون چه جریاناتی دخیل بوده‌اند؟

در حوزه تاریخ و تاریخ‌نگاری، چهار گروه را می‌توان به‌صورت شفاهی و کتبی مطرح کرد: دسته اول افراد وابسته به رژیم پهلوی و در نگاه کلان‌تر استعمار غرب یا شرق (اتحاد جماهیر شوروی و چین) یا وابسته به احزاب، گروه‌ها و سازمان‌ها هستند. این طیف افراد با توجه به ایدئولوژی و مواضع شان، گاهی با عمدتاً تعارض بنیادین با فرهنگ، استقلال، اقتدار و آداب و سنن ما دارند. حال شما این جریان را از اردشیر زاهدی وابسته به سازمان سیا تا علینقی عالیخانی وابسته به انگلستان، بابک امیرشوروی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی، حزب رنجبران وابسته به چین و احمد قاسمی که وابسته به انزو خوجه در البانی بود، می‌توانید مشاهده کنید. اولین ایراد این جریانات وابسته بودن به بیگانگان، عدم توجه به استقلال ملی و فرهنگ و تمدن اسلامی ایران است. مثل سازمان منافقین یا حتی گروهی که مدعی مهین پرستی هستند، اما نهایتاً می‌بینیم که کریم سنجایی به اروپا پناهنده می‌شود، یا احمد مدنی برای مبارزه از امریکا و کم می‌گردد! اسناد وابسته‌سالی حسنی زریه و عباس امیرانتظام به امریکا هم از لایه‌های جاسوسی به‌شمار می‌آید. یا علی‌اصغر حاج سیدجوادی که روزی با دربار همکاری می‌کرد، روز دیگر به جامعه سوسیالیست‌ها و کپهان می‌پیوندد، اما روز دیگر از جمهوری اسلامی تعریف می‌کند ولی مهین فرد به فرانسه پناهنده می‌شود و به همکاری با شورای ملی مقاومت منافقین می‌پردازد و سرانجام هم به سلطنت‌طلب‌ها می‌پیوندد! این طیف گسترده است و حتی برخی از آنها هنوز در ارگان‌ها، روزنامه‌ها یا مجلات مشغول به کار هستند. لذا این طیف را باید به وضت هم به نام شناسایی کرد. چون این افراد نه دل در گرو وطن دارند و نه نقیذی به فرهنگ ملی و اسلامی مملکت و به تعبیر گردشگان، سر به هوا هستند. البته بخشی از این مسئله ایدئولوژیک، بخشی سیاسی و قسمتی هم مربوط به محیط تربیت افراد است. چون در نهایت از درون آن جاسوسانی می‌جوئند و بیرون می‌آیند.

دسته دوم کسانی هستند که به رغم خطاپای کوچک خویش می‌خواهند آدم‌های خوب باشند. این افراد، کارنامه‌شان از نظر علمی و فکری خوب است و می‌توان به عنوان آن‌دهی صالح به آنها تکریمت، ولی خاطرآشنان قضاوت ارزش علمی است. اغلب حافظه قوی ندارند و مطالبی که مطرح می‌کنند، پراکنده است. ابتدا و انتهاپیش مشخص نیست! چون خودشان فکر وروش و دقیقی ندارند و بسیاری از مطالب را طوطی‌وار از دیگران شنیده و نقل می‌کنند، در حالی که در مورد آن چیزی که شنیده و نقل می‌کنند، به درستی فکر نکرده‌اند. بنابراین حرفی که می‌زنند، منسجم و برخاسته از یک منبع و مأخذ قابل اتکا نیست. این افراد مطالبیشان آمیخته به خطا و گاهی انحراف است.

دسته سوم در مقطعی از تاریخ، انسان‌های سالم و شریفی بوده‌اند. خدماتی هم کرده، مطالعاتی هم داشته و دارند. کارنامه‌شان در گذشته خوب بوده است، اما آگاهانه یا ناآگاهانه در روند حرکت دچار اشتباه شده و داخل فتنه‌ها افتاده‌اند. گاهی تأثیر حوادث و وقایع بر آنها مثل اثر سیاه بوده و نتوانسته‌اند در چنان شرایطی، حق و ناحق را از هم تشخیص دهند. این دسته یک مقدار دچار حب و بغض شده و بخشی در پی کسب قدرت، ثروت و شهرت هستند، چراکه انسان در مسیر حرکتش، خطرهای بسیاری را می‌بیند و حس می‌کند، گاهی خطر جانی است که آن خیلی مهم نیست. بالاخره یک روزی انسان می‌آید و یک روز هم می‌رود. مهم خطرهایی است که شخصیت‌شان را خدشه‌دار می‌کند. این دسته از افراد، قضاوت اولیةشان در مسئله تاریخ خوب بوده، ولی قضاوت بعدی‌شان چون همراه با حب و بغض بوده، خطا و غلطاست و به انحراف افتاده‌اند. بنابراین با غرور و خودبزرگ‌بینی مسائل را مطرح کرده



«تاریخ‌نگاری انحرافی از سوی نهادهای درون نظام اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها»

در گفت‌وشنود با قاسم تبریزی – بخش نخست

سپردن تاریخ شفاهی به افراد کم‌سواد مسیر کار را منحرف می‌کند

و حتی خودشان را مبدع و مسئول اساسی بسیاری از تحولات می‌دانند! این دسته چه افراق کنند و چه نکنند تفاوتی ندارد ولی به دنبال باج خواهی فکری یا عملی، شهرت‌طلبی و قدرت‌طلبی‌اند. این دسته، آنها درست باشد، ولی جامعه و ابعاد رویدادی مانند انقلاب اسلامی ابعاد وسیع دارد. حضرت امام با آن عظمت می‌فرمایند: آدمی به خودی خود، کاری نمی‌تواند انجام دهد و آنچه اتفاق افتاد، قدرت خدا بود. خرمشهر را هم خدا آزاد کرد… ایشان نتیجه کار

در گروه مثنی و قدرت الهی می‌بینند. به تعبیر دیگر اگر انسان کارهای مهمی هم انجام می‌دهد، به واسطه مشیت، قدرت و عنایت خداوند است. دسته چهارم و آخرین دسته، کسانی هستند که بحق، گویی در تاریخ خودشان را نمی‌بینند. این دسته مستندند حرف می‌زنند، نه از روی هوا و هوس یا تخیل و تصور یا احتمالات و شاید‌ها، ممکن است کسی به اسنادشان نقد داشته باشد، با این حال در بیان مطلب، صداقت و سلامت نفس دارند. دارای پیش و نگرش عمیقی در تاریخ، سیاست و فرهنگ هستند. چون مورخ اگر فرهنگ و سیاست را نشناسد، نمی‌تواند از تاریخ بگوید. سیاستمدار هم اگر تاریخ و فرهنگ را نشناسد، ناکارآمد است. امروز این یکی از مشکلات دو طیف مورخان و سیاستمداران ماست. فردی هم اگر فقط فرهنگی باشد و توجهی به تاریخ و سیاست نداشته باشد، مطالبش انتزاعی و ذهنی است. البته امکان دارد حرف‌های خوبی هم بزند، ولی در جامعه کاربرد و راهبرد ندارد. براین اساس، باید معیار کسانی که تاریخ را مطرح می‌کنند، شناخت بدی‌ها و خوبی‌ها، ظلم و عدالت، حق و ناحق، درستی و نادرستی باشد. چون این افراد، تاریخ را ابزار قدرت و ثروت قسران نمی‌دهند، بلکه آن را وسیله‌ای برای هدایت جامعه می‌دانند. همانطور که خداوند در قرآن می‌فرماید: تاریخ درس عبرت است. یا به تعبیر حضرت امام تاریخ معلم انسانهاست. بنابراین مورخ در مقام تاریخ‌گوی، معلمی می‌کند و باید گذشته را آنگونه که هست، برای درس آموزی و تجربه‌اندوزی نسل‌های آینده ارائه دهد. اگر مورخ از این گروه باشد، موفق و تأثیرگذار است. حال چه به‌صورت شفاهی و چه کتبی تاریخ بگوید، اما اگر مورخ جزو عمل نداریم، چون پرآگما‌تسیم نیستیم، ما مأ‌مور به انجام عمل صالح هستیم.

چرا در سالیان اخیر برخی ارگان‌های



فرهوع سلامت و درستی می‌شود، فاجعه به بار می‌آورد. کما اینکه در بخشی از تاریخ با آن مشکلات مواجه هستیم. **البته در این میان، ناشران کاسب کار هم نقش بسزایی دارند، اینطور نیست؟**
بله، برخی ناشران کاسب هم در این فرآیند، نقش مخربی دارند و فرهوع کتابی را چاپ می‌کنند. از قرآن گرفته تا رمان‌های زردآ از کتاب سیر و سلوک عرفانی گرفته تا کتابی که مروج انحطاط اخلاقی است. ناشرانی هم هستند که دارای ایدئولوژی و مبانی فکری‌اند. حال چه مبنای اسلامی و چه مارکسیست و ناسیونالیست و از این قبیل. این طیف ناشران، برای خود چارچوبی دارند و در انتخاب کتاب و موضوع آن دقت می‌کنند. مخاطب هم می‌داند با این دسته چطور باید برخورد کند. البته برخی ناشران هم در پی کسب شهرت، قدرت و ثروت هستند. بالاخره آنها هم به سراغ هر کتابی که بازار خوبی داشته باشد، می‌روند. حق تألیف بالایی هم می‌پردازند. برخی از این دست ناشران ممکن است دیدگاه‌های خاصی داشته باشند، اما درباره ناشران دولتی، آنها باید مجری سیاست جاری کشور باشند. خط و مشی آن ناشر را سیاست کشور تعیین می‌کند، سیاست دولت را نمی‌گویم. البته در این میان، گاهی خطا می‌شود و دولت‌ها در سیاست مملکت دخالت می‌کنند، در حالی که دولت‌ها، مجری سیاست‌های نظام و میهمان مردم هستند. این خطاست که مدیر یک مؤسسه دولتی بخواهد در سیستم تغییر ایجاد کند، چون او باید بر مبنای سیاست حاکمیت و قوانین مصوب رفتار کند. مثلاً کسی که عضو حزب توده است، هر جایی هم که باشد، مجری سیاست حزب توده است. البته حزب هم مراقب اوست که خطایی نکند. در نظام جمهوری اسلامی هم مؤسسات فرهنگی باید در چارچوب سیاست‌های نظام رفتار کنند. اگر جز این باشد، باید تحت تعقیب قرار گیرند. اما شاهد هستیم که برخی، درک و فهم مسئولیتی را که برعهده‌شان گذاشته شده است ندارند. این قشر آمده‌اند که فقط کاری کرده باشند در حالی که ما در اسلام اصالت عمل نداریم، چون پرآگما‌تسیم نیستیم. ما مأ‌مور به انجام عمل صالح هستیم.



می‌شود تعریف کرد که فلان ارگان هم به تاریخ شفاهی بپردازد، اما اولین مسئله این است که علاوه بر سابقه فرهنگی، آیا آن ارگان صلاحیت و تخصص انجام چنین کاری را هم دارد؟ بر بخشی ارگان‌های فرهنگی کشور، بدون توجه به بایسته‌های کار و فقط در راستای تولید محصولی در عرصه تاریخ‌نگاری، فردی را می‌فرستند که نه تاریخ می‌داند، نه شخصیت منسجمی دارد که بتواند خود را در یک چار‌چوب حفظ کند و نه شجاعت طرح پرسش‌های جدی را برای انجام مصاحبه تاریخی با عنصر سازمان سیا یا موساد!

نهایتاً چهار جلد از آن مصاحبه‌ها منتشر شد. من سه جلد از این خاطرات را بارها و به‌صورت دقیق خوانده‌ام و می‌توانم بگویم واقعاً فاجعه است! آنجا که اساس دین، انقلاب اسلامی و نظام را زیر سؤال برده و روابط اقتصادی با رژیم صهیونیستی را توجیه می‌کند!

به‌نکته مهمی اشاره کردید. دیدگاه شما درباره اقدام مشترک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه ملی، در اخذ خاطرات کارگزاران رژیم گذشته چیست؟ یا توجه به اینکه در روزهای اخیر، دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز در این باره نشر یافته است؟

اولاً: افرادی که با آنها مصاحبه انجام شده، به شکل نادرست و ناشایست به بیان خاطرات خود پرداخته‌اند و در گفتار خویش صادق نیستند. ثانیاً: این خاطرات تحریف و انحراف تاریخ است، چون رویکرد‌های کلان‌رژیمی را که اینها کارگزارانش بوده‌اند، دور می‌زن‌دا! آنکه این سه کتاب تاریخ دوره پهلوی را می‌گویند، اما به ماهیت استعماری و استبدادی شاه دولتمردانش اشاره‌ای نمی‌کنند! یکی از این مجلدات، گفته‌های دکتر علینقی عالیخانی است. پ‌در عالیخانی، از ۴۰ سال گذشته، ما سه مشکل عمده در حوزه مدیریت کشور داشته‌ایم: ۱- عدم تقدیر مدیران به حوزه قانونی و عملی‌شان. ۲- عدم نظارت دستگاه‌های بالا بر آنها. ۳- عدم تشویق یا تنبیه سیستم‌ناظر بر آنها. بنابراین شاهد هستیم در مقطعی، در کتب درسی آموزش و پرورش می‌نویسند: *آین‌الله سیدعبدالله بهبهانی یکی از علمای مجاهد مشروطه بود، اما در مقطع دیگری می‌نویسند: آیت‌الله بهبهانی فراموشی بوده است!* کتاب درسی‌ای را که آموزش و پرورش تهیه می‌کند هر کس بر اساس سلاقی و نگاه خود نباید تغییر دهد. البته وضعیت کتب دانشگاهی‌مان هم همین است. آنچه از اوست که علاوه بر مطالعه کند، باید دائرالمعارف ایرانیکا را در ایران پخش کنیم و این کار را هم انجام می‌دهد. یا فرد دیگری در مؤسسه‌های دولتی می‌گوید ما باید مقالات ایرانیکا را ترجمه و پخش کنیم. در حالی که در آن مقالات نوشته شده تأکید دارد انقلاب مشروطیت را بایی‌ها و بهایی‌ها راه‌انداختند! مدیر دیگری دستور می‌دهد که دانشجویان برای امتحان دکترای تاریخ، باید ۱۳ جلد کتاب تاریخ ایران کمبریج را مطالعه کنند. این وضعیت حاکم، بر سیستم مؤسسات فرهنگی و رسمی کشور است. بله، می‌شود تعریف کرد که فلان ارگان هم به تاریخ شفاهی بپردازد، اما اولین مسئله این است که علاوه بر سابقه فرهنگی، آیا آن ارگان صلاحیت و تخصص انجام چنین کاری را هم دارد؟ برخی ارگان‌های فرهنگی کشور، بدون توجه به چنین مسائلی و فقط در راستای تولید محصولی در عرصه تاریخ‌نگاری عمل می‌کنند. فردی را می‌فرستند که نه تاریخ می‌داند، نه آگاهی نسبت به تحولات دارد، نه شخصیت منسجمی که بتواند خود را در یک چارچوب حفظ کند و نه شجاعت طرح پرسش‌های جدی را برای انجام مصاحبه تاریخی با عناصر سازمان سیا یا موساد! مثلاً در اصطلاح ما در مصاحبه‌ها با خبرنگاران است، *قرار مصاحبه با ۲۰۰ نفر بوده است.* هرچند از این ۲۰۰ نفر، فقط ۵۰ مصاحبه انجام گرفت که هم به صورت فیلمبرداری و هم به‌صورت مکتوب در آمده و قابل ارزیابی است. البته

سه‌شنبه ۱۱ بهمن۱۴۰۱ | ۹ رجب ۱۴۴۴

همایون هم طبق اسناد ساواک، علاوه بر همکاری با موساد، عضو سازمان سیا هم بوده است. سؤال اینجااست که چه ارگانی و چه کسی، باید برای مصاحبه با او انتخاب شود؟ چه‌ای که نه پیش‌درد و نه نگرش و نه فهم؟! به فرض یک وقت است که می‌گوییم، وزارت اطلاعات مصاحبه‌های تاریخ شفاهی را انجام دهد، مشکلی نیست. چون وزارت اطلاعات دیروز اردشیر زاهدی یا داریوش همایون را می‌داند که عضو سازمان سنیا بودند. علاوه بر این امروز آنها را هم در خارج از کشور زیر نظر دارد. کارشناسان این نهاد هم تاریخ را می‌دانند و هم شخصیت‌ها را می‌شناسند. بنابراین وقتی با چنین فردی برای مصاحبه مواجه می‌شوئند، می‌دانند که باید به او چه بگویند. اما اگر یک بچه دبستانی را برای ثبت تاریخ شفاهی، نزد عضو سازمان سیا بفرستیم، ساکت می‌شیند تا او هرچه خواست بگوید! به همین دلیل است که در خاطرات داریوش همایون، بعضی از مطالب کتاب‌هایی که قبلاً در اروپا و امریکا چاپ شده هم آمده است. داریوش همایون از سال ۱۳۲۰، در عرصه سیاست حضور داشت. او مدتی عضو حزب پان ایرانیست، سومکا و مؤسسه فرانکلین امریکایی‌ها بود. طبق اسناد مدتی هم به دستور سازمان سیا با ۲۷ نفر به جبهه ملی پیوست که ت‌حوالاتی به‌وجود آورد. بعد هم به حزب ایران نوین و حزب رستاخیز می‌پیوندد و با دربار و شاه و فرح همکاری داشته است. من که می‌خواهم با چنین فردی مصاحبه کنم، آ یا نباید او را به طور کامل بشناسم؟ آیا برای مسابقه با کسی که بیش از ۲۰ سال کشتی گیر بوده، می‌توان بچه‌ای پنج ساله را فرستاد؟ چون اگر چنین شود، همان ابتدا بچه را بلند کرده و به گوشه دیوار پرتاب می‌کند! نمی‌دانم گاهی وقت‌ها، عقل بعضی‌ها کجاست؟ خصوصاً اینکه دو نهاد اصلی کشور و با بودجه بیت‌المال، چنین کاری را انجام داده باشند. حال اگر این فرد طی یک‌سالگی که به امریکا رفته، طعمه دیگری با حداقل طعمه کسانی که با آنها مصاحبه کرده بود، نشده باشد، چون گاهی بیشتر از طرف مقابل، علیه انقلاب و نظام، در مصاحبه یا پاورقی آن مطالبی می‌نویسد. بعد هم این را به عنوان یک دستاورد برای خود ارزیابی می‌کند! یک بار این مطالب را برای عرضه به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی می‌برد و بار دیگر هم می‌خواهد آن را به انتشارات سروش بفروشد. نوبت دیگر هم به سازمان اسناد و کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس بفروشد! حال آن دو مرکز خطا کردند، اما مهم این است که این بچه، محافظت و مدعی شده است. حتی با روزنامه مشهوری مصاحبه کرده و گفته است: تاریخ شفاهی ما، مسالوی با کتب‌الغدیر است! این مقایسه نشان می‌دهد او این کتاب دشموع تشخیص ندارد که آن کتاب را با مطالب مربوط به تاریخ معاصر مقایسه می‌کند. می‌گویند: مثل باید مثل مُثَل باشد. این سخن به این من که زهر بیآورد و من بگویم عین شربت عسل است! وقتی فردی صحبت می‌کند، شخصیت خودش را نشان می‌دهد که در چه حد و زرنی است. به همین دلیل است که می‌گویند: تا مر د سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نیفته باشد!

حال خطای کوچکی در کار مؤسسه‌های مشاهده می‌شود که این قابل اغماض است. اما انحراف قابل اغماض نیست. امکان دارد مؤسسه‌ای در کتاب خاطراتی که منتشر کرده است، بدون سند و آوری غفلت یا حتی عناد، علیه کسی چیزی گفته باشد. این خطای آن مؤسسه است و باید جبران کند. ولی باید بدانیم که نباید چنین فردی که پدرش فضل‌الله زاهدی از زمان نهضت جنگل تا واقعۀ خوزستان و کودتای ۲۸مرداد۱۳۳۲، خانق و جنایتکار بوده، خودش هم از کودکی تحت تربیت سازمان سیا و بعد به دانشگاه امریکایی‌ها رفته و پس از سری کردن مراتب، به عنوان وزیر امور خارجه دو دستی بخرن‌ن را به امریکایی‌ها بخشید به عنوان یک آدم ملی‌عرفی کنیم. بعد هم به عنوان فردی که دور از وطن است و دلش برای کشورش می‌سوزد، به او ترحم کنیم و مثل بچه مدرسه‌ای مقابلش بنشینیم و هر چه او گفت را گوش کنیم. چنین وضعی مثل این است که بیکه که هیچ شناختی از دارو ندارد، م برفرستند تا یک پزشک داروساز صحبت کنیم. من می‌خواهم بروز به او چه بگویم؟ او اگر از یک زهر هم تعریف کرد، من نمی‌فهمم، یا اگر سمی را برای مصرف توصیه کرد می‌پذیرم! از سوی دیگر نمی‌دانم چرا وقتی چنین اثری تهیه و تدوین می‌شود، جمعی دوست دارند که حتماً اسمشان روی آن باشد! با درج نام ۲۰ نفر به عنوان هیت علمی و ناظر بالای چنین کتاب‌هایی، چه باید کرد؟ اگر نظارت و مطالب را تأیید کرده باشند که با توجه به مطالب کتاب، آدم نمی‌داند به آنها چه بگوید. اگر مطالعه کرده، ولی مفهوم مطالب کتاب را نفهمیده باشند، چطور می‌شود قضاوت کرد. اگر هم کتاب را نخوانده باشند و فقط نامشان را بر آن گذاشته باشند که آنها هم سیر خطاها و انحرافات داریوش همایون، اردشیر زاهدی، حسین نصر و مصاحبه‌کننده می‌شوند. گاهی فاجعه عمق ندارد، یعنی ما از مصاحبه شوند‌ها توقعی نداریم، آنها در ایران هم که حضور داشتند، وابسته بودند. الان آنجا هم مأ‌موران اجرائی اوامر امریکایی‌ها هستند که بگذارد تمام حقیقت پخش شود. ما از رادیو بی‌بی‌سی هم هیچ توقعی نداریم، ولی اگر امروز یک شخصت موجه دینی و ملی برود در رادیو بی‌بی‌سی یا رادیو اسرائیل صحبت کند، چه باید کرد؟ به هر صورت حداقل کاری که می‌توان انجام داد، این است که این انحرافات و خطاهای دیگر تکرار نشوئند و این درس عبرت و تجربه‌ای برای مدیران آینده باشد.

اکنون شاهدیم که نظارت‌های نهادستن بر ارگان‌های فرهنگی، نتایج منفی فراوانی به همراه داشته است. برای مقابله با چنین وضعیتی، چه راهکارهایی را باید در پیش گرفت؟

اردشیر زاهدی طبق اسناد ساواک و اسناد لانه جاسوسی، عضو سازمان سیا است. داریوش